



دشمنی با حروف

(۲)

سخنی استطرادی

عجیب است که دستگاه‌های ارتباط جمعی درحالی که به ارشاد یکی دو نفر از فضیلتی وقت، اصرار دارند که گویندگان خبری و حتی گردانندگان هنریشان، دهن را غنچه کنند و دو لفظ (چنین و چنان) را (باضم حرف «چ») تلفظ نمایند و چنان از تعلیم پیراستاد پیروی کنند که (شجاع) مضموم را نیز باقیاس به (شجاعت) مفتوح ادا نمایند و (مهربان) را با سکون «ا» ادا فرمایند و یافلان پیرزن خواننده را وادارند (ویا خود وی بیاموزد سعی کند) که کلمه (محبت) را به پهنای دهن با (فتح میم) به (تحریر و تدویر آواز) بگوش شنوندگان مبتلی برسانند، درعین حال و با اینهمه و سواس در اعمال نظر خواص، رکیک‌ترین و زشت‌ترین و عامیانه‌ترین الفاظ و ترکیبات و نحیف‌ترین و بی‌برده‌ترین و (سکسی‌ترین) معانی و لغات را (که باید منسومی برای این نوع ترانه‌ها و تصنیف‌ها انشاء کرد و آنها را ترانه‌های شهوی و «سکسی» فاهید) سرهم می‌کنند و بعنوان (موسیقی اصیل ایرانی) با عرپده‌های گوش‌خراش و گوشت‌تراش و صداهای پایین‌تر از صدای طبیعی هر صاحب صدا و خنجره‌های دریده و حشت‌آور آمیخته با ادا و اطوارهای زشت و منکر، اهل ذوق و شناسندگان موسیقی لطیف ایرانی را می‌ترسانند!! و جملاتی از این قبیل در تصنیف که می‌فرماید: «مگد نبود، مگد نبود، مگد نبود!!» و ترکیباتی از این دست در محاوره که می‌گوید «اولین ترانه که پخش میشود

* آقای استاد سید کریم امیری فیروزکوهی. از شاعران و ادیبان طراز اول کشور.

هست نامش» می سازند و به هنرمندان (خود ساخته‌ها) نیز می آموزند.... عجیب تر آنکه اخیراً همین ترانه‌ها و تصنیف‌های بحرطویل مانند کج آهنگ را که نه ضرب تصنیف دارد و نه ضرب (پیش‌دو-آمدورنگ) و بقول روزنامه‌ها (آمیزه‌ای است!) از عربی و ارمنی و هندی و فرنگی و افریقایی با آن اشعار کذائی، کسانی می‌خوانند که نه فقط از صدای نرم طبیعی و ملاحظت آهنگ و لطافت حرکات بی بهره‌اند، بل که با یال و کوبال پهلوانی و بانگ و نهیب دج‌خوانی و آدم‌ترسانی! از میان انبوهی از پیش و پشم و اشاراتی حاکی از تحکم و خشم، چنان صحنه‌ای از تحرك و تکان و مبارزطلبی و میاهو، بوجود می‌آورند که درست در طرف نقیض موسیقی و تعریف آن و لطف و آرام‌با حرکت و وجد مطلوب از آن قرار دارد و آدمی را به تفکر در علل موسیقی اقوام وحشی و جنگ و جدال سیاهان آفریقایی (قدیم) می‌اندازد... غریب تر از آنچه که گفتیم، آنکه اخیراً بازم به تقلید از موسیقی‌های سنگین اروپایی، همین تصنیف‌های بی‌وزن و دراز که آنها را می‌توان (خلق الساعه) ساخت و پرداخت، با گروهی مرکب از پنجاه نفر نوازندهٔ مردوزن متشخص و موقر با سازهایی از سی‌تار هندی و ویلون سل و ترومپت فرنگی گرفته تا دوتار و غزک و تنبک ایرانی بسراهنمایی استادی از هیران از کستر فرنگی اجراء می‌شود که درست مصداق مثل معروف «شام‌وناها ره‌یچ و آفا به‌لگن هفت‌دست» است، چرا که، اولاً خود این آهنگ‌ها هیچ‌چیز الا بحرطویلی در متن موسیقی نیست درست مانند شعر نو که نه یک فرازا نمی‌شود شنیدو نه یک گوشهٔ از آن نمی‌شود بخاطر سپرد تا چه رسد به تأثیر و تأثر طبیعی و راه یافتن خود بخود آن در ذوق و حفظ شنونده، و ثانیاً موسیقی ایرانی طوری است که دوسه ساز آن کفایت از همه سازها می‌کند و در حقیقت سازهای جمعی دیگر کار و سمنی در آن ندارند، و آن موسیقی غربی است (آنهم در مواردی خاص) که هر یک از سازها برای خود کار و سمت و نوبتی خاص دارند و هر کدام بوسیلهٔ رهبر ارکستر به قطع و فصل و جمع و وصل رهنمایی می‌شوند، در این میان یعنی در جمعی چنین (دهیا هو بی برای هیچ) تماشایی است حرکات عجیب و غریب و خودنمایی‌های جاهل فریب جناب دهبز ارکستر (و تو غریبیله‌ها و شیوه و پیله‌هایش) که گویی در یکی از اپراهای مشهور غرب، مشکلترین سمفونی‌های موزارت را در حضور بزرگترین رجال علمی و سیاسی عالم اجراء می‌کند و با هر تکان دادن سر و دست هزاران نفر برایش سر و دست می‌شکنند. اینهم بجای خود تماشایی بلکه تماشایی ترازمهٔ غرائب این است که هر چه این زشتی‌ها بیشتر و موسیقی‌ها و شعرها گوش خراش‌تر و حرکات و آداها مهوع‌تر شود بهمان نسبت طبع مردم بآن راغب‌تر و درخواست تکرار آن مزخرفات افزون‌تر و رایج‌تر و بازاریک‌مشت بی‌مایهٔ مقلدگرمتر و متاع فاسدشان پربهارتر می‌شود، اینجا است که یا باید گفت:

«چشم بازو گوش بازو این عمی حیرتم از چشم‌بندی خدا»

و یا به تصرف شیطان و عادت طبع آدمی به (شنیدن قرقر) و قبول مابقی حروف آن بتدریج

ایمان آورد....

این سخن‌ها اگرچه استطرادی بود، اما عقده دل‌مرا در غصه موسیقی مملکت گشود، چون تنها شعرمانیست که دچار مرض نو و مرسوم و برسام لا علاج آن گردیده است، بل که موسیقی‌مان نیز از این (ای‌دی‌می) در امان نمانده و خواننده و نوازنده‌ای نیست که در اندیشه اختراع و نوآوری نباشد و فی‌المثل نخواهد که دستکاری‌ای در فلان دستگاه نکند و پایگاهی رفیع برای خود با اختراع و ابتکار نسازد، فقط، عبدالوهاب شهیدی خواننده بی‌رقیب و یکتا رامی‌بینم که همچنان پایدار و استوار در حفظ مبانی قویم و قدیم موسیقی ما باقی و برقرار است و بحفظ الهی و قوت نفس و اتکای به هنر خویش از ابتلای باین مرض اندیشه‌سوز مصون و محفوظ مانده است....

باری، به سخن قبلی درباره مفردات برمیگردیم و می‌گوییم که هیچک از زبان‌های زنده دنیا (قطعا مرده‌آنها) نیست که از خلطه و آمیزش با لغات و مفردات زبان‌های غیر خود بدور و کنار مانده باشد، مگر زبانی که از محدوده اجتماعی و قومی خود مانند زبان وحشیان آمازون و دورترین نقاط مجهول قطبین (که آنها نیز یکی پس از دیگری بهمت علم شناخته و مورد تحقیق و مطالعه واقع می‌شوند) پافرا تر ننهاد و همچنان با دورافتادگی تمام تنهایی و ناشناختگی خود را حفظ کرده باشد....

قرآن کریم که سخنی الهی و مصداق حقیقی بلاغت در زبان خود و ممتاز بدین افراد و یگانگی در هر زبان دیگری است، آنقدر لغات مفرد دخیل از زبان‌های رومی و حبشی و سریانی دارد که کتب و رسالاتی در تعداد آنها از طرف محققان قدیم و جدید عرب و ایران نوشته شده و منظومه‌هایی بشعر برای حفظ شماره آنها بانشاء درآمده است، باین حال هم مردم می‌گویند قرآن بزبان عرب است و هم خدا خود در آن می‌فرماید «هذا لسان عربی هین» و احدی نگفته است و نمی‌گوید که این کتاب منزله بعالت وجود آن مقدار لغات دخیل (العیاذ بالله) از عربی بودن ساقط گردیده است، بل که بقول یکی از محققان، از آنجا که این کتاب عظیم ناسخ جمیع کتب آسمانی و نازل بمصالح همه امم و ملل عالم است، ناچار از زبان‌های معروف اقوام و ملل مختلف باید لغت و کلمه در آن باشد که از این جهت هم دلالت بر عموم کند و اختصاص به قومی دون قوم دیگر نداشته باشد....

و از حیث قاعده بلاغی و کلامی، بل که دریافتی و وجدانی، هم چنین است زبان فارسی دیروز و امروز ما (دیروز از جهت لغات ترکی و امروز از جهت لغات اروپایی) که هر چند صدها لغت مفرد از زبان‌های بیگانه در ظرف چندین سال آشنایی و آمدوشد در آن راه یافته و همان‌طور که نشان داده شد، تعدادی از آنها از معادل فارسی خود نیز (فارسی‌تر) شده است، همچنان زبان فارسی به مهر و نشان خود باقی مانده و هیچک از این مفردات نتوانسته است خللی در ارکان و قواعد و اصول و مبانی آن پدید آورد....

و اما خلل واقعی زبان و خرابی حقیقی آن در این است که بدبختانه مثل امروز کار از مفردات و بساطت بگذرد و به ترکیبات و جمله بندی های مخصوص بزبان های دیگر بکشد ، و عبارت سازی خارجی، هر چند که همه مفردات آن فارسی باشد، بجای جمله سازی فارسی بنشیند و عبارتی از این دست پدید آید که قطعاً شما هم آنرا بر روی تابلوی خواننده و دیده اید که نوشته اند «خیاط دانشمند» و ندانسته اید که این جناب (دانشمند) بدنبال آن خیاط (ادجمند) چه محلی از اعراب دارد، آیا هفت است و موصوف، یا نوعی از انواع اضافه، و یا بافک اضافه عبارتی است از نوع عبارات فارسی حضرات ادامنه و یاهیه چکدام از اینها نیست و اینجا هم انگشت (تیره کذائی) در کار است و چیزی از نوع (مشتی و امثال آن) حذف شده و غرض این است که نشان دهنده يك نوع گوهر شناسی مشتری در شناخت جناب خیاط است....

اکنون ملاحظه میفرمایید که لفظ (تا بلو) با اینکه خارجی است ابدأ بزشتی و رکاکت، چنین ترکیبی بی معنی و ناشناخته نیست و صدیک آن بصحت زبان و نظم آن ضرر نمی رساند.... کسی نیست باین حضرات بگوید، آخر همان ترکیب صحیح و قدیم فارسی خودمان چه نارسایی و زبانی داشت که دست بدان چنین جملاتی خارجی و معمولاتی بی معنی بزیم و بجای (خیاطی دانشمند) که اسمی است بمفهوم علم، عبارتی بسازیم که هیچ معنی و مفهوم محصلی نداشته باشد، لابد اینهم از فوائد موج نو و نوشتن همه مظاهر آن است و فقط حسنش در این است که چون موج است ثبات و دوامی ندارد و فردا است که نوتری جای همه نوی های امروز را بگیرد....

باز هم باین عبارات و ترکیبات نو مضحك توجه فرمایید و ملاحظه کنید که چگونه ترکیب بندی های خارجی را پشت سر هم میسازند و اندک اندک آنها را در زبان محاوره و زبان قلم مردم ملکه بعات می گردانند. مثل: من در این مسأله بی تفاوتم، یعنی این مسأله برای من تفاوتی ندارد؛ من فکر میکنم، یعنی من گمان می کنم یا احتمال می دهم، فلان کس شناسایی کردم. یعنی در صدد شناسایی فلان کس بر آمدم و او را شناختم: فلان شخص (ابشاعری باورکن که درست ترجمه عبارتی انگلیسی است و فارسی زبان در این مورد می گوید «قبول کن که فلان شخص شاعر است» و یا این عبارت یکی از روزنامه های صبح که می گوید «تنش زدایی» که بنده معنی آنرا ندانستم و در لغت نامه فارسی (دم دستی) خود نیز آنرا نیافتم، شاید از مقوله مرکباتی که مورد بحث ما است نباشد ولی چه مفرد و چه مرکب، معلوم نیست که چیست و چه حسنی دارد که با این زشتی مورد قبول طبع نویسنده آن واقع شده است و از این نوع است، نشان دادن حرف (است^۲) رابط، بجای (هست مقابل نیست) که امروز غالباً در جملات خبری و اسنادی بکار می رود و با این که مفرد است

ترتیب جمله بندی صحیح مرکب را بهم می زند و ابدأ بر جای خود و بمعنی خود نیست ، مانند این عبارت که هر روز چندین بار از زبان خیردهندگان رادیو و تلویزیون می شنویم که می گویند « نام این ترانه هست فلان» یا « این خبر خبری تازه هست» بجای (نام این ترانه فلان است و این خبر خبری تازه است).... و چون مدتهاست که این غلط از یک مرکز رسمی و آموزشی و تعلیمی صادر می شود لاجرم بزبان محاوره و لسان مکاتبه جوانان نوآموز و افراد کم سواد وارد می گردد و رفته رفته ترتیب صحیح جملات فارسی را درهم می ریزد و زبان مملکتی را بفساد و تباهی می کشاند....

اینها که ذکر شد از مواردی است که من بدون یادداشت قبلی (و فیش برداری مرسوم) با تکای حافظه نمود نوشته ام و الا هر گاه کسی در صدد تحقیق و تفحص و پی جویی و آمارگیری بر آید، خواهد دید که این عبارات مضحك غیر فارسی پنج تا و ده تا نیست که بشمار و اغماض در آید ، بل که بسیار بیش از اینهاست و هر روز نیز یکی دیگر از پهلوی آنها می زاید و یا با ازدواج نامیمون جملات فارسی با جملات خارجی به پایمردی و وساطت مترجمان و روزنامه نگاران و گویندگان و گردانندگان (خارجی دان و خارجی خوان) دستگاه های تبلیغی، نوزادی در زبان و بیان فارسی توالد می یابد که کلید فهم کتاب عظیم (تولدی دیگر) آن شاعره نابغه را بهمراه خود داشته باشد ، لابد هم اینان خواهند گفت چه بهتر؟!

خدا رحمت کناد مرحوم فاضل قزوینی (میرزا محمدخان) را که گفته اند وقتی در پاریس چشمش بجمله ای از نامه یکی از دوستان طهران افتاد که نوشته بود «از نقطه نظر بنده» بکلی حالش از این ترکیب برهم خورد و به (تروع و استفراغ) دچار شد تا آنجا که چند روزی تعرضاً از رفقای ایرانی خود فاصله گرفت و در خلوت خویش بگریه و نندبه بحال زبان فارسی پرداخت، حال به بینید که ما چه پوست کلفتی داریم که با خواندن و شنیدن عباراتی که (نقطه نظر) پیش آنها (نکته ای از فصاحت ارباب نظر است) بجای اینکه از فشار تاثیر مثل مرحوم قزوینی (داست روده شویم) از کمال تعجب مانند دیوانگان از خنده (دوده بر) می شویم.

۱- سابقاً در مجله ینما نوشتم که ابرام در تلفظ (چنین و چنان باضم حرف میم) که آنرا بعلمت اتصال حرکت شفیعین و ثنایا بصورتی زشت از حرکات لب و قعر سمع در گوش در می آورد ، درست نیست، زیرا که اشتقاق لغت بصورت ترکیبی و ارجاع به اصل وضع، امری است و تداول عامه و خاصه در محاوره و تکلم بصورت بسیط، امری دیگر، دلیل آنهم گذشته از تلفظ عموم قدام به همین وجه در ارج

(یعنی کسره حرف «چ»)، کتب لغت از جمله لغت‌نامه (غیاث‌اللغه) است که صریحاً می‌نویسد «هرچند که این کلمه (یعنی چنین) مخفف از (چون این) است، اما در ولایت (یعنی ایران) به کسر «چ» تلفظ میکنند، علت آنهم این است که چون (کسره) اخف حرکات است در این موارد که زشتی تلفظ با ضم آن بخصوص بسا اتصال باحروف (پشت‌ثنا یا) آشکار می‌شود، ذوق عامه خود بخود آنرا مبدل به کسره کرده و اهل لغت نیز صحت آنرا تأیید نموده‌اند - بخلاف (چون) یا (چون این) که با عدم اشباع حرف (واو) و فاصله بین (نون) و (همزه) دیگر نه‌لیها حرکتی زشت پدید می‌کند و نه ترکیب قرع‌سمع... و اینکه گفتم صورت وضعی طوری و صورت تلفظی طوری دیگر است، در بسیاری از زبان‌ها نیز چنین است، از جمله در زبان عرب مثلاً جمله (نقتضی المهد) هیچوقت با اظهار حرف (ضاد) تلفظ نمیشود، بل که برای سهولت در تلفظ بصورت (نقت المهد) درمی‌آید و بزبان‌ها جاری می‌شود... و همچنین است، کلماتی امثال، مهربان، پاسبان و امثال آنها با پسوند‌های دیگر که در حین تلفظ بکلی منصرف از معنی ترکیبی است، فلذا در تلفظ (مهربان‌را) با (فتح‌راء) و (پاسبان‌را) با (کسر سین) تلفظ می‌کنیم و هرچند که در تقطیع این کلمات در شعر، تحریک (حرف راء) در مهربان و (سین) در پاسبان و (زاء) در (آموزگار) و نظائر آنها ضروری است و حجت قول ما نهست، لکن اینقدر هست که قرینه‌ای بر صحت تلفظ آن کلمات به‌وجوب تحریک حرف آخر جزء اول میباشد باز هم برای روانی تلفظ و عدم وقف ثقیل.

۲- هرچند بعلمت نزدیکی موارد استعمال (است و هست) که بسیار دقیق و باریک است. گاهی در زبان قدما به‌نظم و نثر (هست بجای است) قرار گرفته است، از جمله در شعر امام خاقانی و شیخ اجل و نثر کتاب شرح تعرف و داراب‌نامه لکن آن موارد بسیار دقیق و غالباً در مطنه شبهه و التباس است و چنین نیست که بکلی (هست) جانشین (است) شده باشد، برای تفصیل بیشتر رجوع شود بمقالات دستوری شاعر شیرین‌سخن و فاضل‌زبان شناس آقای دکتر خسرو فرشیدورد در همین مجله و مجلات وحید و ارمنان.

پرتال جامع علوم انسانی

آنچه بخود نه‌پسندی بدیگران می‌پسند

تو هم از من بیاد دار این بند
نیز بر نفس دیگران می‌پسند
شیخ اجل سعدی شیرازی قرن هفتم

بیاد دارم زیر دانشمند
هر چه بر نفس خویش می‌پسندی